

هشدار به آنهایی که راه گنجی را می‌پویند

اگر کسی بداند که انسان آزاد است، او می‌پذیرد که انسان نیازی به پیروی کردن از عقیده‌ای ندارد، در اندیشه‌ی او بردگی و برده‌پروری راه پیدا نمی‌کند. کسی که آزادی را ستایش می‌کند، از احکامی که انسان را گرفتار کنند بیزار است، او بر آن خواهد بود که بندهای بردگی انسان را پاره کند. کسی که به عقیده‌ای ایمان دارد او برده‌ی ایمانش است و در بینش او آزادی انسان مفهومی ندارد، چون ساختار بینش او از عقیده‌اش پیدایش یافته است، او پدیده‌ی آزادی را تنها در جولانگاه ایمانش می‌شناسد و خود را در آن میدان آزاد می‌پندارد.

دیدگاه این کسان حتا از دالان ایمانشان هم تنگ‌تر و تاریک‌تر است. اندیشه‌ی آنها پوسته‌ای خشک است که نه بال پرواز و پای حرکت دارد. آزادی بی‌کرانه برای این کسان دهشت آور است چون آنها در آن آزادی که مرز و کرانه نداشته باشد بی‌پناه و سرگردان خواهند ماند. این است که اسلام فروشان در تلاش هستند تا پدیده‌هایی را که مردم خواهان آنها هستند در درون زندان ایمان جاسازی کنند و به اسلام‌زدگان بفروشند.

از آنجا که زندان ایمان تنگ و خشک است، از سویی خواسته‌های مردم گسترده و روینده هستند، پس اسلام‌فروشان به کردار خواسته‌های مردم را فشرده و ریز می‌سازند و آنها را در پوسته‌ی سخنان درشت به صدا در می‌آورند.

اسلام‌فروشان به یاری‌ی اسلام‌زدگان اسلام را پاسداری می‌کنند نه آزادی را. آنها آزادی را تنها در زندان ایمان خود می‌شناسند، این است که اگر زنان خواهان آزادی باشند، برای آنها "آزادی" را در مرزهای اسلام جستجو می‌کنند.

شوربختی ایرانیان در همین است که بیشتر روشنفکران آنها هم اسلام‌زده هستند و بر اساس همین بینش می‌کوشند که از آرزوها و خواسته‌های مردم ایران مینیاتور بسازند تا آنها در دهلیز تنگ اسلام جا بگیرند. آنها از تاریک اندیشی نمی‌توانند ببینند که انسان خردمند و آزاده نیازی ندارد که پدیده‌های هستی را از روزنه‌ی تنگ ایمان بررسی کند.

شاید سازمانهای انسان دوست در کشورهای پیشرفته هم با مردم ایران کینه ورزی و دشمنی ویژه‌ای دارند. چون اگر آنها بخواهند روشنفکری را از ایران زمین سربلند کنند باید آن روشنفکر یک اسلام‌فروش یا دستکم یک اسلام‌زده باشد. می‌توان گمان برد، که از میان این همه روشنفکران ایرانی، بخشی هم آزاداندیش هستند ولی هیچگاه یکی از آنها، برای این سازمانها، نام‌آور نشده‌اند. پیوسته دیده می‌شود که جایزه‌های نوبل پنبه‌ای، قلم طلایی، عینک سربی را به روشنفکرانی می‌دهند که مسابقه‌ی آزادی را در زیرزمین اسلام برگزار کنند. هر روشنفکر ایرانی که در جنگ زرگری با حکومت اسلامی پیکار می‌کند، اگر او اسلام راستین فروش یا اسلام‌زده باشد، شانس آن را دارد که به جایزه‌های برون مرزی مفتخر شود.

البته برآینده فکر یک اسلام‌زده ناخودآگاه بر زمینه‌ی معیارهای اسلامی پایه دارد، یعنی از کوزه همان برون تراود که در اوست، بینش یک اسلام‌زده آلوده به پلیدهای دینی است، او بیمار است نه گناهکار. ولی یک اسلام‌فروش دکاندار است، او کوشش می‌کند که زشتی‌های کالای خود را آگاهانه ببوشاند تا بفروش برسند. او فریبکار، دروغ‌پرداز، شیاد و مردم‌ستیز است. او زشتی‌های اسلام را در پوشش واژه‌های زیبا می‌پیچد و به دوستداران آن ارزش‌ها می‌فروشد. یک اسلام‌فروش گناهکار است چون او نه تنها مردم را به سیاهچال اسلام روانه می‌کند بلکه واژه‌های فارسی را از ارزش‌های فرهنگی جدا می‌سازد و به زشتی‌های کالایش می‌چسپاند. این است که سکوت در برابر اسلام‌فروشان خیانت به فرهنگ و مردم ایران است.

به هر روی برای روشن شدن سخن باید اندکی به ریشه‌ی این افکار بنگریم. برای نمونه مقاله‌ی یک بلند آوازه‌ای را

مرور می‌کنیم. سخن از شناسایی بن‌مایه‌ی فکر این کسان است پس نیاز به نوشتن نام کسی نیست. در این نوشتار، برای نمونه، به افکار کسی اشاره می‌کنم که در قلم‌پردازی و قلم‌فرسایی ورزیدگی دارد. او می‌تواند با واژه‌ی "آزادی" خواننده را در لانه‌ی اسلام به بند بکشد. با این وجود کمتر روشنفکری به اسلام فروشی و اسلام‌زدگی او پی برده است. اکنون که او برون از ایران است، اندکی فریاد آزادیخواهی بانوان به گوشش رسیده، نوشتاری به نام <<ملاحظات در باره‌ی آپارتاید جنسی در ایران>> بیرون داده است. او در این نوشته شگردها و راه جاسازی کردن حقوق اجتماعی زنان را در چارچوب شریعت اسلامی نشان می‌دهد.

این مسلمان در نوشته‌اش کوشش کرده است تا ستمی که از احکام اسلامی بر زنان وارد می‌شود به نام پدیده‌ای از فرهنگ سنتی جایزند و امکاناتی را برای پیشوایان روحانی یادآور شود تا آنها بتوانند بدون آنکه پا از شریعت اسلام فراتر نهند به زنان آزادی‌هایی را، که با اسلام منافات ندارند، عنایت فرمایند. گوشزد: در این نوشتار آنچه که در <<.....>> آمده است جمله‌های مقاله‌ی این مسلمان است.

او زیرکانه آپارتاید، ستمی که حکمرانان اروپایی سالیان دراز بر مردم آفریقای جنوبی وارد آورده‌اند با ستمی که به اوامر الله بر زنان مسلمان وارد می‌شود همسنگ می‌خواند تا ستمی که در احکام اسلام وجود دارد به <<آپارتاید جنسی در نظام سیاسی و حقوقی ایران>> برگردانده شود. البته این نامردمی را ستمی می‌داند، <<که حکومتگران این آپارتاید را بر مبنای دین توجیه می‌کنند>>

مگر مردان و زنان در دو طبقه‌ی اجتماع هستند، مگر مردان خودسرانه حاکم و زنان محکوم آنها هستند، مگر ستمی که بر زنان مسلمان وارد می‌شود به فرهنگ و سنت ایرانیان بستگی دارد، مگر زنان در کشورهای دیگر که مسلمان هستند آزادی دارند، مگر اسلام دین حکومت‌گرایان نیست، مگر مردان در ایران آزادی دارند که زنان را در "آپارتاید" گذاشته‌اند. آیا زنان مسلمانی که در حکومت اسلامی دست اندرکار هستند کوراندیش‌تر و در مورد زنان سخت‌گیرتر از آخوندهای حکومت نیستند. اشاره به آن ضعیفه‌ای که، وکیل زنان مسلمان در مجلس اسلامی است، او پیشنهاد می‌کند: زنان خیابانی باید اعدام بشوند تا دیگران بترسند. پس نمی‌توان از آپاتاید "جنسی" سخن گفت و هرگز نمی‌توان آنرا نسبت به ایران داد. چون به امر شریعت، در سراسر جهان، به زنان مسلمان بیشتر از مردان ستم می‌شود.

هدف این کس، به گفته‌ی خودش این است، که نشان دهد حقوق زن <<در حوزه‌هایی به اعتبار شریعت>> نقص شده است، ادعای کسانی را رد کند که درخواست حقوق زن را با مرتد شدن برابر می‌نامند، دیگر اینکه دستوراتی را صادر کند تا فقیه‌ها بدانند که چگونه و چه حقوقی به زنان بدهند بدون آنکه به اسلام عزیز خراشی وارد شود.

در همین هدف‌ها آشکار می‌شود که این کس یک اسلام‌زده‌ی ناآگاه و یک اسلام‌فروش تازه کار است. نخست او می‌پندارد که انسان نادان است و نمی‌تواند بینشی از اندیشه‌ی خود داشته باشد و گمان می‌کند که انسان باید پدیده‌های هستی را در تاریکخانه‌ی اسلام بشناسد. او نمی‌تواند یک جهان‌بینی را حتا زندگی انسان را جدا از اسلام تصور کند. او در هدفش می‌خواهد در حوزه‌های شریعت "نقص حقوق زن" را جستجو کند و نشان دهد که شناختن این نقص از ایمان کسی نمی‌کاهد و او با وجود درخواست "حقوق زن" می‌تواند، در اسلام راستین، مسلمان یعنی عبد و مطیع اوامر الله باشد.

این اسلام‌زده نه تنها زن بلکه انسان را آزاد نمی‌داند او می‌کوشد تا که اسلام را از دشواری‌هایی، که از اندیشه‌های پیشرفته برآمده‌اند، نجات دهد. هدف او تنها ساختن یا فروختن اسلامی است که بتواند در جهان امروز پایدار بماند. او حقوق اجتماعی زنان را در نرخ دیه‌ی، کارکردن، لباس پوشیدن و شرکت داشتن در نظام‌های اسلامی می‌پندارد. او مفهوم انسان آزاد و ارزش‌های فرهنگی را درک نکرده است. او چنین می‌نویسد:

<< این تلقی فرهنگی از جمله در پاره‌ای از احکام شریعت ریشه دارد. یک نمونه بارز آن مسأله دیه زنان است. همانطور که می‌دانید دیه یک زن نصف دیه یک مرد است. برای مثال، فرض کنید که یک مرد بی سواد و خلافکار زن دانشمندی را که استاد دانشگاه است مورد تجاوز قرار دهد و سپس به فجیع‌ترین شکلی به قتل برساند. در این

صورت اگر خانواده زن مقتول طالب قصاص قاتل باشند، باید نصف دیه آن مرد قاتل را که بالغ بر چندین میلیون تومان است به خانواده مرد قاتل بپردازند، تا آن مرد به خاطر جنایتی که مرتکب شده است قصاص شود. زیرا دیه آن زن دانشمند نصف دیه آن قاتل تجاوز کار است. به بیان دیگر، ارزش آن مرد در چشم قانون دو برابر ارزش آن زن است <<.

آیا دیه، که او آنرا " تلقی فرهنگی " میخواند در قرآن نیامده است، آیا این دروغ پردازی نیست که پستی این حکم را " تلقی فرهنگی " بنوسد، آیا نهایت مردم ستیزی نیست که به دروغ آلودگی های و پلیدی های شریعت را به فرهنگ آن مردمی بجسپاند.

او در ذهنش به مشکلی برخورد نمی کند که در اسلام کشتن و جانستانی با پرداخت مبلغی شرعی و مجاز می شود. او از احکام قصاص که ننگ بشریت هستند شرمی ندارد و تنها دیه زن دانشمند را بیشتر از دیه مرد فقیر تخمین می زند. آیا اگر آن زن دانشمند مرد فقیری را با مهربانترین وجهی بکشد، دیه او را به جای شماری از شتر با شماری از بز بپردازد، عدالت در قصاص برقرار خواهد شد. آیا هزاران زن و مردی که، به امر روحانیان علامه و والیان فقیه، تیرباران یا به دار آویخته شده اند بر اساس احکام قصاص نبوده است. شاید چون دگراندیشان کافر و زندق هستند، در محکمه ای اسلام مفسد فی الارض نامیده شده اند، کشتار آنها مشروع بوده و دیه ندارد. البته این مسلمان از حقوق دخترانی که، بر اساس احکام اسلام، پیش از اعدام مورد تجاوز قرار گرفته اند سخنی نمی نویسد.

این اسلامزده بر آن است که << حق حرمت جسمانی >> برای زنان فراهم کند. اگر اندکی به همین سه کلمه عربی اندیشه کنیم به بن اسلامزدگی این کس پی می بریم. می بینیم که پندار او از تاریکخانه ایمانش فراتر نرفته است. او می پندارد که پیکر زن برای مصرف کردن است و از این روی با بزرگواری می خواهد که زن باید حق داشته باشد تا، اندازه ای، مصرف جسمش را به رایگان بنمایاند. او نه زن و نه آمیزش زن و مرد را آزاد می داند. او می نویسد که در اسلام می توان مرز " نجابت زن " را اندکی باز نگه داشت. البته اگر روحانیان اصلاح طلب اجازه فرمایند. بدیهی است که این فقیه ها باید بپذیرند که تاکنون همه ای علامه های پیشین، حتی خود محمد، از اسلام دروغین سخن گفته اند. او می نویسد:

>> در بسیاری موارد فرهنگ دینی- سنتی ما زمینه های تعرض جنسی به زنان و نقض حرمت جسمانی آنها را فراهم می آورد. <<

گویا مردم ایران چندین فرهنگ دارند یکی از آنها هم دینی سنتی است، او در اینجا که می خواهد پلیدی های عقیده اش را به فرهنگ مردم نسبت بدهد خودش را هم به فرهنگ می چسباند و از " ما " سخن می گوید. هر مسلمانی هر اندازه هم که دروغگو باشد نمی تواند بگوید اسلام از فرهنگ ایران برخاسته است. آیات قرآن هم که از سوی الله به زبان عربی نازل شده اند و الله است که زنان را کشتزار مردان معرفی می کند. با وجود شهادت الله او از اسلامزدگی نمی تواند به زشتی های اسلام اشاره کند و آنها را " فرهنگ دینی- سنتی " می نامد.

این کس در این بخش کوشیده است که تجاوز و ستم بر زنان را بیشتر به فرهنگی، که او در ذهنش تصور می کند، و سنتی که مردم دارند پیوند بدهد. البته از دیدگاه او کژفهمی از اسلام هم در این تجاوزکاری نقش دارد که این کاستی به آسانی در خور بهبود است.

او پیوند زن و مرد را در مرزهای اسلامی " مبلغ المعلوم و مدت المعلوم، درست می شمارد. او تنها به برخی از نا برابری هایی، که به زور از سوی مردان بر زنان وارد می شود، اشاره می کند. او این واقعیت را می پوشاند که مردان مسلمان، با هر فرهنگ و سنتی که داشته باشند، بر زنان ستم وارد می کنند. البته او پافشاری دارد که ستمکاری ای علمای اسلام بر زنان را باید از بدفهمی ای آنها از احکام الهی دانست.

او با اینگونه بافندگی، فکر خواننده را به سیاهخانه ای اسلام می کشاند و در آن تاریکخانه آزاد می گذارد. می نویسد:

>> برای مثال، مجازات زنی که بیرون از پیمان زناشویی با مردی رابطه جنسی برقرار می کند، شلاق یا سنگسار است. این مجازاتهای غیر انسانی مطابق قانون باید در ملاء عام صورت بگیرد.<<

از این جمله می توان برداشت کرد که زن در اسلام می تواند " در درون پیمان زناشویی" رابطه ی جنسی را با مردانی دیگر هم بگنجاند و اگر چنانچه رابطه ی او برون از این پیمان باشد مجازات می شود. البته مجازات این زنان را حق و عدالت می داند ولی شلاق یا سنگسار را غیر انسانی می شمارد نه اینکه رد می کند ولی نمی خواهد که مطابق قانون در ملاء عام باشد. (در این جا باز فراموش می کند که این قانون همان شریعت عزیز اسلام است)

او که می خواهد این ستمکاری را به نام فرهنگ سنتی بفروشد از خود نمی پرسد که چرا این فرهنگ سنتی بیشتر در میان مردمانی رواج دارد که مسلمان هستند با وجود آنکه آنها که دارای فرهنگ، سنت و قوانین گوناگونی هستند. از کشورهای مسلمان عربی بگذریم که زن در آنها ارزش اسلامی دارد. اگر به مسلمانان در کشورهای آفریقایی، هندوستان، چین، اندونزی حتا در کشورهای اروپایی بنگریم می بینیم که فرهنگ و سنت آن مردم زن ستیز نبوده و تنها آنها که اسلام را پذیرفته اند به زن ستیزی گراییده اند و حتا بر خلاف قانون با زنان رفتار اسلامی دارند.

جای بسی بی شرمی است که اسلامزده ای، برای پنهان ساختن زشتی های عقیده ی خود، فرهنگ مردمی را به پلیدی بکشد. این اسلامزده هم هر ننگی را که نمی تواند بپوشاند، یا با تعریف و تفسیر دگرگون سازد، آن ننگ را به فرهنگ و سنت مردم ایران نسبت می دهد تا اسلامش را پاکیزه به فروش بگذارد.

چون نوشته اش در مورد پوشش زن کوتاه است عین نوشته را می آورم:

>> حق پوشش: حق پوشش از جمله حقوق فردی و خصوصی شهروندان است، و هیچ مرجعی، خصوصاً دولت، حق دخالت و تحمیل یک سبک خاص از پوشش را به شهروندان ندارد. متأسفانه زنان ما از این حق فردی همیشه محروم بوده اند. برای مثال، در تاریخ معاصر ایران رضا شاه زنان را وادار به کشف حجاب کرد، و در دوران جمهوری اسلامی همان حجاب به زور بر زنان تحمیل شد. در هر دو حالت حق زنان نسبت به تعیین نوع پوشششان زیر پا نهاده شد.<<

می بینیم که درست بر همین اساس حکومت اسلامی چندین سبک، در هم و برهم، برای پوشش به زنان پیشنهاد کرده است تا آنها از در نهایت آزادی هر یک از آن کیسه ها را که می خواند به سر خود بکشند تا مردان سست عقیده ی مسلمان به گناه آلوده نگردند.

ولی سخن از این اندیشه ی یک اسلامزده است نه از بی شرمی آخوندها. او همه ی تاریخ ایران را در این هزار و چهارصد سال می بیند و می گوید " زنان همیشه از این حق محروم بوده اند. به گفته ی همگان: " اگر گاو گریخته، میدانش که به جاست" اگر ایرانیان سرکوب نامردمان مجاهد شده اند ولی هنوز نمای پوشش زنان آنها بر کتیبه های تخت جمشید برجاست.

درد من این نیست که یک اسلامزده هدفش را دنبال می کند، درد من از روشنفکران میهن پروری است که نمی توانند تفاوت آرمان یک ایرانی را از خواسته های یک مسلمان شناسایی کنند.

به هر روی این کس " کشف حجاب" در زمان رضا شاه را با امر به حجاب را در حکومت اسلامی برابر می انگارد. یک، اینکه این حجاب از فرهنگ ایران برخاسته است بلکه، از دیدگاه زن ستیزی و افکار پست اسلامی، بر زنان فرود آمده است.

دو، اینکه رضا شاه برای سر بلندی و ننگ زدایی در برابر کشورهای پیشرفته فرمان " کشف حجاب" را می دهد.

سه، مخالفت کسان با " کشف حجاب" پی آیند نادانی و آلودگی بینش مردم در سموم مذهب و از سوی والیان پسمانده ی اسلام بوده است.

چهار، جهش به سوی پیشرفت جهانی رضاشاه را وادار به این فرمان می کند.

پنج، چون کسانی که به پدیده ای ایمان دارند هیچ منطقی را که خلاف ایمان آنها باشد نمی پذیرند.

امر به حجاب اسلامی، نشان سرافکنگی و خفت "زن بودن" است. حجاب اسلامی، به مصرفی بودن زن پافشاری دارد. امر به حجاب، این دروغ را در ذهن همگان می‌کارد که هر بخشی از پیکر زنان برای تصرف مردان است و تنها باید با پرداخت مبلغی برای مدتی مصرف شود. بدیهی است که زنان نسبت به میزانی که مصرف می‌شوند از "مبلغ المعلوم" آنها کم می‌شود. پذیرفتن حجاب یعنی پذیرفتن ننگ بر زنان و پذیرفتن پسماندگی اندیشه در اجتماع است.

(چندی پیش پلیس آلمان کودکی را، که به یک بیماری کورکننده دچار شده بود، با زور از پدر و مادر مسلمانش جدا می‌کند و به بیمارستان می‌برد تا از نابینا شدن او پیشگیری شود. مادر و پدر کودک با زور کودک را از بیمارستان بیرون می‌برند و می‌گریزند تا پزشکان دست‌بردی به خواست و حکمت الله دراز نکنند. البته با پی‌گیری و زورآوری پلیس کودک خردسال از کوری نجات پیدا می‌کند. درست است که از هر دو سو زور به کار برده شده است ولی سزاوار است که با زور چشم نادان گشوده شود.)

این بررسی تنها برای نقد یک نوشتار نیست بلکه برای نشان دادن بن‌مایه‌ی اسلام‌زدگی و شیوه‌ی اسلام‌فروشی است. همانگونه که در بخشی از نوشته نشان داده شده در سرتاسر آن << ملاحظاتی درباره‌ی آپارتاید جنسی >> می‌توان ریشه‌های اسلام‌زدگی و اسلام‌فروشی را آشکار کرد.

پیشنهادهایی که، در آن مقاله برای مشکل‌گشایی نگاشته شده‌اند، شیوه‌های حقه‌بازی هستند که بیشتر برای راهنمایی فقیه‌ها و علمای گردآوری شده‌اند. او نشان می‌دهد که چگونه باید از اختلاف نظر فقیه‌ها در مورد احکام قرآن استفاده کرد، به زنان در احکام اسلام آزادی داد، بدون آنکه به اسلام عزیز زیانی برسد. می‌کوشد علمای فقیه را قانع کند که خواستن این گونه اصلاحات نشان نامسلمانی نیست. البته خیلی خنده دار است که شاگرد تازه کاری، که هنوز مردم فریبی را خوب نیاموخته است، به آخوندهایی که هزار و چهارصد سال حقه بازی می‌کنند و حتا توانسته‌اند در برابر الله دوازده امام پرزورتر از الله خلق کنند، درس حقه بازی و تحریف و تفسیر می‌دهد. ببینیم با چه ساده انگاری می‌خواهد توحید و نبوت را کنار بریزد:

<< بعضی از فقیهان شیعی هم تردیدها انکار احکام دینی را به معنای خروج از دین نمی‌دانند. برای مثال، آیت الله خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی در یکی از نوشته‌های خود به صراحت چنین می‌نویسد :
" آنچه در حقیقت اسلام معتبر است و پذیرنده آن مسلمان محسوب می‌شود عبارت است از اصل وجود خدا و یگانگی او، نبوت و احتمالاً اعتقاد به آخرت. بقیه قواعد عبارتند از احکام اسلام که دخالتی در اصل اعتقاد به اسلام ندارند.>>

او پایه‌های دین اسلام را، که از آغاز اسلام به کار گرفته شده‌اند، به گفتار خمینی می‌چسباند که آسانتر بتواند بندبازی کند. می‌پندارد که آخوند هم نمی‌داند که توحید با جمله‌ی " لا اله الا الله" پیوند دارد و می‌خواهد به ملایان فرو کند که توحید درست است ولی چه اشکالی دارد که خدایان دیگر، هم دور و بر الله دکان داشته باشند. یا اینکه ما به یگانگی الله ایمان داریم ولی نیازی به وجود الله نداریم. یا اینکه الله هست ولی ما با او کاری نداریم او هم نباید در کار ما دخالت کند. در این حال الله هم خواهد گفت: حق با منست که شما را نادان خلق کرده‌ام، اگر با من کاری ندارید پس چرا پافشاری دارید که مسلمان باشید؟

او خیلی کودکانه فراموش می‌کند که احکام جهاد بر علیه نامسلمانان درست بر همین جمله‌ی "لا اله الا الله" استوار شده‌اند. نمی‌دانم که او چه کسی را می‌خواهد بفریبد، الله که خودش را مکار مکاران می‌نامد، آخوندها که خودشان امام زمان را از هیچ خلق کرده‌اند و نیازی به بچه مرشد ندارند، مردم بدبخت هم اگر مفهوم توحید و نبوت را می‌شناختند که به چاه امام زمان نامه نمی‌فرستادند. آنها که، کتاب کشف الحمار را هم نخوانده‌اند، نمی‌توانند مجتهد و فقیه و عالم باشند. پس چه نیازی است که به آنها نبوت را، بدون رسول الله و احکام قرآن، فروخت.

چگونه باید به مسلمانان گفت: درست است که نبوت یعنی محمد رسول الله است و او امر الله هم در قرآن گردآوری شده‌اند ولی احکام قرآن را می‌توان دور انداخت. درست است که شما مرد هستید ولی این چه پیوندی با آبتن شدن و زاییدن دارد؟ اگر ما می‌خواهیم که مرد هم بزاید، درست بر اساس گفته‌ی علامه‌ی اعظم می‌باشد، چون او فرموده که الله قادر مطلق است.

این کس گمان می‌کند:

>> حتی اگر کسی به اصول فوق معتقد باشد ولی به خاطر شبهاتی به احکام اسلامی اعتقادی نداشته باشد این فرد مسلمان است، به شرطی که عدم اعتقاد به احکام منجر به انکار نبوت نشود. <<

این به این معنی است که کسی قبول کند، که محمد رسول الله بوده ولی به فهم او شک داشته باشد، شک کند که آیات قرآن را درست بیان کرده است. یا این که کسی قبول کند که محمد رسول الله بوده است ولی به راستی او شک کند یا بپندارد که محمد ناگهان خودش شده و پیوندش را با الله پاره کرده است.

تاکنون بسیاری بر خلاف این گمان دیده شده‌اند که کسانی توحید و نبوت را قبول ندارند ولی عبادت و طاعت حج را هم انجام می‌دهند. یا دید شده که کسانی قرآن را دروغ و فریب می‌شمارند ولی می‌ترسند با دست ناپاک آن کتاب را بگیرند. ولی این خیالبافی است که کسی عقیده داشته باشد که محمد رسول الله است ولی احکام الله را چون ضد انسانی هستند قبول نداشته باشد.

اگر کسانی هم این شعبده بافی‌ها را بپذیرند، چگونه باید قبول کنند، که می‌توانند مسلمان باشند و به آیات قرآن هم شک کنند با آن که می‌دانند که محمد کاتب خودش را، که اندکی به آیات او شک کرد، ناجوانمردانه کشته است. حتی اگر چنین کسانی بر خلاف عقل قبول کنند که مرتد شدن دلیل نامسلمانی نیست. ولی چرا این کسان باید قبول کنند که یک چنین اسلامزده‌ای باید پیشوای آنها باشد، چرا باید بپذیرد که چنین مسلمانی راستکارتر از دروغگویان پیشین است، چرا باید بپذیرند که باوجود اینکه دروغ و حقه بازی باز هم نیازی به اسلام دارند، چرا باید تا آن اندازه نادان باشند که، با وجود شک کردن به احکام اسلام، خواستار مسلمان بودن داشته باشند.

برداشتی که من از ریشه‌ی عقیده‌های این اسلام‌فروش دارم این است که او در بخش پایانی مقاله‌اش شیوه‌های نقد کردن اسلام را به آنگونه پیشنهاد می‌کند که گویا مردم به اسلام بیشتر از هوا نیازمند هستند و راهنمایی می‌کند که چگونه باید اسلام را نقد کرد تا این زشتی‌های آن به چشم هیچ کس نیایند. او نشان می‌دهد که زنان باید بتوانند آزادانه در هر زمانی در میدان زندان اسلام گردش کنند بدون آنکه به بزرگوارانی که خواهان این آزادی بشوند تهمت نامسلمانی زده شود. البته از روحانیان تقاضای بزرگواری دارد که استدلال‌های عقلانی او را قبول فرمایند و حقوق این ضعیف‌های ناقص‌العقل را اندکی سخاوتمندانه تر در نظر بگیرند تا اسلام عزیز استوار بماند.

او ادعایی ندارد که اسلام را می‌شناسد و خواننده را به اسلام شناسان اعظم حواله می‌کند و او هیچ نیازی هم در خود احساس نمی‌کند که مفهوم فرهنگ را اندکی یاد بگیرد. از نوشته‌اش این گونه برداشت می‌شود که فرهنگ و سنت، پلیدی‌هایی هستند، که در دالان بیت الاسلام به ایمان مردم مسلمان وارد شده‌اند و اکنون باید این آلودگی‌ها را از ایمان آنها پاک کرد تا اسلام راستین پسند کافران جهاتخوار باشد.

اگر کسی آزاداندیش باشد و بداند که انسان آزاد است او هرگز از کسی نمی‌خواهد که به انسان آزادی بدهد بلکه می‌کوشد که دست ستمکارانی را کوتاه کند که آزادی را از انسان گرفته‌اند.

بسان این می‌ماند که پزشکان به جای آنکه بکوشند تا ویروس ایدز را ناتوان و انسان را در برابر آن توانمند کنند همه‌ی دانش و کوشش خود را بر این بگذارند که بیماری ایدز را همگانی کنند تا مردم با درد خو بگیرند و از درمان چشم ببوشند. یا با استدلال عقلی بگویند: چون این ویروس برای میمون‌ها کشنده نیست پس سرشت کشندگی از خود انسان است نه از ویروس ایدز.

ویروس به ذات خود ندارد عیبی هر عیب که بنگری ز انسانی ماست (از ایدزپزشکان راستین)

یکی از شوربختی‌های مردم ایران این است که در برابر هر هزار اسلامزده و اسلام‌فرشی که پیدا می‌شوند یک ایرانی بی‌ایمان سربلند نمی‌کند که میهن‌پرور باشد و زمانی هم سرش بالای گردنش بماند. هزاران مسلمان ایرانی را می‌بینیم که پیوند مهرشان را از ایران گسسته‌اند حتا اگر از هستی ایران زندگانی می‌کند. ولی کمتر ایرانی روشنفکر را می‌توان یافت که اندیشه‌اش را از اسلام گسسته باشد حتا، اگر به گمان، خود را کافر بداند.

شاید کسی گمان کند که یک ایرانی مسلمان با یک مسلمان ایرانی تفاوتی ندارند ولی تفاوت آنها از آزادی تا بردگی است. یک ایرانی که روشن اندیش باشد آزادی را ستایش می‌کند، او با مسلمانان دشمنی ندارد، چون ایران و ایرانی را دوست می‌دارد و مردم ایران را مسلمان می‌شمارد. او از اسلام به سود ایران می‌گذرد. برای او تفاوت عقیده‌های مسیحی، یهودی، بهایی و زرتشتی تنها در پیوند با بهره‌مندی ایران ارزشیابی می‌شوند.

ولی یک مسلمان ایرانی می‌خواهد آزادی را در احکام اسلام جاسازی کند او ایرانی بودن را می‌پذیرد چون بیشتر ایرانیان مسلمان هستند. او از ایران و ایرانی به سود اسلام چشم می‌پوشد. او بهره‌مندی ایران را تنها در پیوند با اسلام خواهان است.

مردو آناهید

دریافت بازتاب از دیدگاه خوانندگان: MarduAnahid@yahoo.de

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>